

گلچین‌های ترجمه فارسی؛ معیارهای انتخاب

سمیه دل‌زنده‌روی
دانشگاه ولی‌عصر رفسنجان

در تاریخ ترجمه در دوران معاصر در ایران، آن‌قدر که ترجمه کرده‌ایم درباره ترجمه سخن نگفته‌ایم و اگر هم سخن گفته‌ایم حرف‌هایی کلی درباره ترجمه و روش‌های ترجمه کردن و معیارهای ترجمه خوب و نقد ترجمه و ارتباط ترجمه با ادبیات فارسی بر زبان آورده‌ایم. از طرف دیگر، می‌دانیم که هر نسل از ادبا بر اساس ملاک‌هایی برگرفته از ذوق و پسند جامعه ادبی زمان خود آثار برتر ادبی اعم از تألیف و ترجمه را تعیین می‌کنند. گلچین‌های ترجمه از این جهت ارزشمند هستند که ما را با ملاک‌های ادبی حاکم در یک دوره آشنا می‌کنند. در واقع، در جاهایی که ادبا درباره ترجمه سخن نگفته‌اند، از این گلچین‌ها می‌توان به تعریف آنها از ترجمه و نیز با ملاک‌های آنها درباره ترجمه‌های خوب و بد پی برد.

تا جایی که ما می‌دانیم، اولین کسی که در گلچینی ادبی شاهکارهای ترجمه را معرفی کرده مهدی حمیدی شیرازی است که مجلد دوم دوره سه جلدی دریای گوهر (۱۳۲۳) را به معرفی ترجمه‌های برتر فارسی اختصاص داده است. در این کتاب حمیدی مجموعاً ۱۵۷ قطعه از ۱۹ مترجم (از ۷۸ نویسنده) را بدون نقل متن اصلی آورده است. حمیدی درباره ملاک خود برای انتخاب این ترجمه‌ها توضیحی نداده، ولی در مقدمه کوتاه خود به نکته مهمی اشاره می‌کند (۱۳۳۶: ۱۰-۱۱):

بسیاری از گویندگان و نویسندگان هستند که آثار آنها در زبانشان از شاهکارهای آن زبان به شمار می‌رود و مخصوصاً بعضی از قطعاتشان برای قومی که به آن زبان متکلم است بلیغ‌ترین آیت فصاحت و بلاغت شمرده می‌شود، اما همین‌که این قطعات فصیح و بلیغ به زبان دیگری نقل گردد، همه لطف و زیبایی، یا دست کم قسمت زیادی از آن زیبایی و لطف را در همان زبان می‌گذارد، جسمش به این زبان می‌رسد و جانش در همان زبان می‌ماند. روشن‌تر بگویم، مثل بعضی گل‌های حساس جز در هوای اقلیم خود می‌پژمرد و می‌میرد. این‌گونه قطعات، اگرچه به وسیله مترجمین زبردست هم ترجمه شده باشد، نمی‌تواند

صاحبان ذوق و سلیقه را به خود جلب کند و دنیای آنان را به تصرف درآورد. آثاری از زیبایی در آنها نیست، یا هست ولی فقط آثاری است. در این آثار تجلی زندگی و حیات نیست؛ اجساد دخترانی که زیبا بوده‌اند، طاووس‌هایی که مرده‌اند. سعی من بر این است که حتی الامکان اجساد دختران زیبا و مرده‌های طاووسان دلفریب را در این دریا نیندازم.

در متن فوق، حمیدی، همچون اسلاف ادیب خود، ترجمه را به کمک استعاره توصیف می‌کند: برخی متن‌ها «گل‌های حساس»، «دخترکان زیبا» و «طاووسان دلفریب»ند و ترجمه قاتل این گل‌ها و دخترکان و طاووسان است. مقصود حمیدی از سخن فوق این است که ملاک انتخاب بزرگی نام نویسنده یا اثر او نبوده — کماینکه در سه مورد نام نویسنده اصلی نامشخص است — چون ممکن است در اثر ترجمه آن حلاوت و زیبایی متن اصلی از بین برود. حمیدی درخصوص ملاک انتخاب خود هم تعابیری ادبی به کار می‌برد: «سعی من بر این است که خوانندگانی که بر کنار این دریا می‌آیند به دلربائی گوهرهایی که در آن نهفته است مفتون شوند.» (۱۳۳۶: ۱۰). بدین ترتیب حمیدی، در مقام شاعر و ادیب زمان خود، ترجمه‌هایی را انتخاب کرده که به گمان او گوهرهایی دلربا هستند و آنها را بدون نقل متن اصلی آورده است. ملاک او صرفاً زیبایی زبان این ترجمه‌ها بوده است و ملاک زیبایی، تشخیص شخصی حمیدی است که

متأثر از پسند و سلیقه نظام ادبی زمان خود اوست و البته از انتخاب‌هایش پیداست که ایشان سبک رماتیک را چه در شعر و چه در نثر روایی ترجیح می‌داده است. لازم به ذکر است که ایشان، برخلاف فلسفه گلچین‌های ادبی، در یکی از ترجمه‌های انتخابی — قطعه پیروس ترجمه مشیرالدوله^۱ — به گفته خودش «به دلیلی که ذکر آن را لازم» نمی‌داند دست برده و «بعضی از عبارات آن را پس و پیش» کرده است (۱۳۳۶: ۴۶۴).

دومین گلچین ترجمه‌های برتر فارسی از آن فرامرز برزگر است که در ۱۳۳۹ با عنوان شاهکارهای ترجمه فارسی معاصر توسط کانون معرفت به چاپ رسیده است. این گلچین در ۴۲۰ صفحه مشتمل بر ترجمه‌های هجده

دریای گوهر

جلد دوم

شامل

گزیده ترین ترجمه‌های مقالات و اشعار
و داستانهای کوتاه از مترجمین معاصر

تألیف

و ترجمه‌های حمیدی



چاپ دوم
حق طبع برای مؤلف محفوظ است

برند ۱۳۳۹

چاپ پروژ

مترجم ایرانی و ۶۴ نمونه ترجمه از ۳۴ نویسنده بزرگ جهان است. بیشترین نمونه ترجمه از شجاع‌الدین شفا آورده شده است. در ادامه مقاله به معرفی مبسوط این گلچین و مقایسه آن با انتخاب‌های حمیدی می‌پردازیم. طبق اظهارات برزگر، این گلچین جلد اول مجموعه‌ای است که او در نظر داشته فراهم آورد، ولی به دلایل نامعلوم فقط همین مجلد به چاپ رسیده و بقیه ترجمه‌هایی که انتخاب کرده بوده و قرار بوده در مجلد دوم بیاید در دسترس نیست. وی این ترجمه‌ها را از بین ترجمه‌های نیم قرن گذشته پیش از زمان انتشار کتاب یعنی ۱۳۳۹ انتخاب کرده است. اسامی مترجمان و ترجمه‌های انتخاب شده آنها به شرح زیر است:

۱. یوسف اعتصام‌الملک، الکساندر دوما (آنژیپتو)، مارک تواین (فرشته نجات، پس از ده سال)؛
۲. دکتر قاسم غنی، آناتول فرانس (عشق کتاب، ظهور فرشته، قتل کتابفروش)؛
۳. رشید یاسمی، دیل کارنگی (اگر می‌خواهید عسل جمع کنید)؛
۴. علی اصغر حکمت، ویلیام شکسپیر (ماکبث)؛
۵. دکتر حسن شهید نورائی، ورکور ژان برولر (خاموشی دریا)؛
۶. سعید نفیسی، هومر (بازگشت اولیس)؛
۷. نصرالله فلسفی، گوته (آتش شعر، مرگ ورتر، هدیه سال نو، در جهان دیگر)؛
۸. دکتر پرویز ناتل خانلری، ژوزف بدیه (کاج بلند)، رایز ماریا ریکله (قدرت هنرمند)؛
۹. علی جواهرکلام، هارولد لمب (خشم نیمور)، جرجی زیدان (مترجمین صدر اسلام، غنا در عرب و اسلام، زن در دوره امویان)
۱۰. سید محمدعلی جمال‌زاده، شیلر (عشق و علاقه به آزادی)؛ پرم شند (مسلمان واقعی)؛ اندرسن (دختر چوپان و بخاری پاک‌کن)؛ امرسون (ایمان به خوشبختی)، گوگول (قصه پالتو)؛
۱۱. محمد سعیدی، ویکتور هوگو (خطابه هوگو بر سر قبر ولتر)، دکتر اکزل مونته (بالماسکه)، بایرن (مانفرد)؛
۱۲. غلامحسین زیرک‌زاده، ژان ژاک روسو (یک کودک بوالهوس، فن تقلید شغل)؛
۱۳. دکتر محمود صناعی، افلاطون (مهمانی)، جان لاک (در اجتماع سیاسی یا مدنی)؛
۱۴. حسینقلی خان مستعان، ویکتور هوگو (سیمای ولگردان پاریس، لذت انتظار، حکایت گاوروش کوچک، قلبی زیر سنگ)؛
۱۵. شجاع‌الدین شفا، آلفونس دولامارتین (آسمان شب)، شاتو بریان (نامه آملی)، گابریل زاپولسکایا (چهار بوسه)؛ مارسلین دوپورد والمور (گل‌های سعدی، دل من فروشی نیست، با دل من چه کردی، از آن وقت مال تو بودم، خاطره، حسد، جدایی عشاق، نامه یک زن)، الیزابت براونینگ (عشق، ستاره صبح، آیین مانی، فردوسی، ای رهگذر، نامه‌های عشق)، ورن (گناه عشق)، لکت

- دولیل (گل‌های اصفهان)، ژروم و ژان تارو (حکیم و مغول)؛
۱۶. مهندس رضا مشایخی، افلاطون (غار افلاطون)، اسکار وایلد (راز تصویر)؛
۱۷. احمد پژوه، پرفسور ادوارد براون (فرمان لیاخوف)
۱۸. حسام‌الدین امامی، کارلایل (عظمت دانته)، دونالد رابینسون (برتراند راسل، آلبرت شواتیزر، چارلی چاپلین)، دیل کارنگی (همیشه طرف خوب زندگی را نگاه کن).

شاهکارهای ترجمه فارسی معاصر

شامل برجسته‌ترین و زیباترین ترجمه‌های

نیم قرن اخیر ایران و گلچینی از آثار بیش از ۶۰ تن از معروفترین
و میرزترین مترجمان کشور با معرفی و توضیح و تشبیه لازم.

چهارم
تألیف

فرهادی بیژن گور

ناشر



کانون معرفت - اول لاله‌زار - تهران - تلفن ۳۳۴۳۷
ناشر بهترین کتابها

تهران مهرماه ۶۱

جذب ناشرزاده

شش تن از مترجمان انتخابی برزگر با مترجمان برگزیده حمیدی شیرازی مشترکند: خانلری، اعتصام‌الملک، جمال‌زاده، فلسفی، مستعان و شفا. همچنین هر دو از شجاع‌الدین شفا بیشترین نمونه ترجمه را آورده‌اند (حمیدی ۶۸ و برزگر بیست نمونه) که چهار نمونه آن مشترک است؛ و این نکته حاکی از مقبولیت سبک رمانتیک در ترجمه‌های آن دوره است. حمیدی شیرازی نمونه‌هایی از آثار مترجمان زیر را نیز آورده است: مسعود فرزاد، لطفعلی صورتگر، حسن شهباز، سیمین دانشور، اقبال یغمایی، هوشنگ مستوفی، محمدعلی عظیمی،

رضا امینی، مشیرالدوله، تقی حمیدی، مصطفی مقربی، علی دشتی و حمیدی شیرازی. نکته دیگری که در خصوص قطعه‌های انتخابی حمیدی قابل توجه است این است که عمده انتخاب‌های وی (۱۱۱ نمونه از ۱۵۷ نمونه) شعر هستند، که طبعاً به دلیل علاقه بیشتر ایشان به شعر می‌باشد.

برزگر در مقدمه کتاب به چند نکته اشاره کرده که از حیث تاریخ ترجمه اهمیت دارد. نخست اینکه در جای جای مقدمه از مترجمان با القاب و عناوین ستایش آمیزی چون افرادی که «الحق حقی عظیم بر گردن ادبیات کشور دارند»، «خادمان حقیقی ادب ایران» یاد می‌کند و نیز به رونقی که حاصل کار مترجمان به عرصه ادبیات ایران داده است اشاره می‌کند (برزگر، ۱۳۳۹: ۲).

به‌طور قطع هریک از مترجمین نامی و زحمتکش و فاضل عصر ما، حقی بزرگ بر گردن ادبیات کشور دارند و اصولاً ثمره قلم شیرین و احاطه بیان آنهاست که به ادبیات دوره حاضر رونق و جلای تازه بخشیده و اهل قلم را به جاده‌های تازه و شعرا را به توصیفات نو

و یافتن منابع الهام بکر، راهنمایی کرده و احتیاجات معنوی مردم را در قالب ترجمه بهترین و عالی‌ترین کتب خارجی منعکس ساخته است.

برزگر همچنین به نقش تاریخی ترجمه در دوره‌های مختلف اشاره می‌کند و مترجمان ایرانی صدر اسلام را از زمره «وطن‌پرستان ایرانی» می‌داند؛ چرا که

مترجمین ایرانی از جمله کسانی بودند که بلافاصله شروع به نقل و ترجمه آثار علمی و ادبی و تاریخی میهن خود به زبان عربی، یعنی زبان تازه علم کردند. همچنین عده بسیاری از کتب یونانی و عربی و غیره را برای تکمیل معارف ملی خود به عربی و پارسی نقل نمودند و بالنتیجه مشعل فروزانی که راه گذشته و مسیر آینده را روشن می‌نمود فرا راه هموطنان خود گذاشتند. (ص ۲)

او به وضعیت مطلوب کشور هم در امر ترجمه در دهه ۳۰ اشاره می‌کند و مخصوصاً از حمایت دولت و دربار از صنعت نشر و ترجمه و توجهی که به مترجمان به خصوص با تأسیس «بنگاه بزرگ ترجمه و نشر کتاب» شده است می‌گوید. برزگر هدف خود از تهیه چنین گلچینی را این‌گونه بیان می‌کند: ادای دین خود به وطن؛ ایجاد مقدمه‌ای برای معرفی مترجمان بزرگ به تاریخ؛ فراهم آوردن زمینه‌ای برای اقدامات آتی؛ ارائه «سند خدمتی» به «مشتاقان فن ترجمه»؛ ارائه راهنمایی برای خوانندگان تا «بتوانند از طریق مطالعه بهترین و عالی‌ترین ترجمه‌ها راه خود را در مطالعات ادبی» بیابند: کمک به خوانندگان در انتخاب ترجمه‌های «عالی و مطمئن» و مترجمان «خبیر و بصیر» در هنگام مطالعه آثار فاخر و بزرگ اروپایی و آمریکایی. در خصوص انتخاب مترجمان، برزگر نخست مترجمانی را انتخاب می‌کند که «منحصراً مترجم هستند و از راه ترجمه‌های شیرین و شیوای خود» شهرت یافته‌اند (۱۳۳۹: ۴). بعد از آن افرادی را انتخاب می‌کند که ترجمه، یکی از چند فضائل آنها بوده و با حتی یکی دو ترجمه خود مهارت و قدرت خود را در این فن ثابت کرده‌اند.

و اما درباره ملاک انتخاب ترجمه‌ها. برزگر به صراحت و روشنی ملاک‌های خود را بیان نمی‌کند بلکه از صفت‌ها و عبارت‌هایی کلی استفاده می‌کند، مانند «دلپذیر»، «استادانه»، «فارسی محکم»، «اصیل»، «پخته و سنگین»، «بیان شیرین». وی تسلط استادانه به زبان فارسی را به‌ویژه در خصوص ترجمه‌های سعید نفیسی ملاکی برای برتری ترجمه می‌داند: «نشر استاد در سلاست و روانی و درستی و رعایت فنون ادبی بی‌نظیر است و محال است بتوان در آثار او غلط انشایی پیدا کرد» (۱۳۳۹: ۱۱۹). از دیگر معیارهای او قدرت مترجم در بازآفرینی سبک نویسنده است، هر چند درباره اینکه سبک چیست و بازآفرینی آن به چه معناست

توضیحی نمی‌دهد. وی درباره محمد سعیدی نیز چنین می‌گوید: «در ترجمه، شیوه استادانه دارد و هر کتابی را به همان سبک و اسلوب اصلی نویسنده به فارسی برمی‌گرداند. کتابی نیست که به قلم سعیدی ترجمه شود و چیزی از لطف بیان و قدرت کلام اصلی خود را از دست بدهد. در نویسندگی شیوه‌ای فصیح و دلپذیر دارد.»

برزگر به برخی مترجمان همچون مستعان عنایت ویژه‌ای داشته و او را «بهترین و اصیل‌ترین» مترجمان می‌داند. می‌گوید ترجمه مستعان از بینوایان استادانه است و هیچ‌یک از ترجمه‌هایش به «اصالت و ارزش و اهمیت» این اثر نمی‌رسد (ص ۲۷۹). جالب آن که حمیدی شیرازی نیز، علی‌رغم اینکه درباره هیچ‌کدام دیگر از مترجمان انتخابی‌اش سخنی به میان نیاورده است، درخصوص مستعان می‌گوید حق او «از هر مترجم دیگری به گردن فارسی‌زبانان بیشتر است» (حمیدی ۱۳۳۶: ۴۵۶).

برزگر درخصوص قاسم غنی نیز می‌گوید آثار آناتول فرانس را به «استادانه‌ترین نحوی به فارسی روان و محکم» ترجمه کرده است (برزگر، ۱۳۳۹: ۳۹). یا «قدرت قلم» شفا را در «توصیف مناظر و مرایا به زبان فارسی و استفاده از منبع فیاض لغات نغز و دلکشی که در اختیار دارد» می‌داند و همین امر را در «ممتاز» شدن ترجمه‌های شفا (ص ۳۰۴) مؤثر می‌شمارد.

از بررسی دو گلچین فوق به نتایجی می‌توان دست یافت که از منظر تاریخ ترجمه خالی از اهمیت نیست. اول اینکه ادبا و جامعه ادبی دهه‌های ۳۰ و ۴۰ ترجمه ادبی را از جنس تألیف ادبی به حساب می‌آوردند و با همان ملاک‌های تألیف ادبی درباره آنها قضاوت می‌کردند. معنی این سخن این است که عدول مترجم از اصول و قراردادهای تألیف ادبی را قبیح می‌دانستند و شیوایی و زیبایی زبان را به هر قیمت که به دست آمده باشد حُسن می‌دانستند و درباره متن ترجمه به مثابه متنی که استقلال ندارد و زبان آن تا حد زیادی وابسته به متنی دیگر است قضاوت نمی‌کردند. نکته دیگر این است که در انتخاب هیچ ترجمه، سخن از متن اصلی و ضرورت تطابق ترجمه با متن اصلی نشده است. گویا در همه جا صحت و درستی ترجمه را که البته ملاکی برای تعیین ارزش یک ترجمه است بدیهی تلقی کرده‌اند.

در ادامه بخشی از ترجمه رضا مشایخی به انتخاب برزگر را می‌آوریم: در توصیف ترجمه مشایخی، برزگر علاوه بر اینکه ترجمه‌های او را منحصر به فرد می‌داند، می‌گوید: «انتشار ترجمه تصویر دوریان گری که از نظر فنی بسیار مشکل و به قدرت قلم آقای مهندس رضا مشایخی بسیار زیبا و جذاب است، فصل جدیدی را در ترجمه آثار خارجی در ایران باز کرد و پیشکسوت ترجمه یک سلسله آثار دیگر اروپائیان شد.» (۱۳۳۹: ۳۶۲).

As soon as it was over, Dorian Gray rushed behind the scenes into the greenroom. The girl was standing alone there, with a look of triumph on her face. Her eyes were lit with an exquisite fire. There was a radiance about her. Her parted lips were smiling over some secret of their own.

به محض آنکه نمایش تمام شد دوریان گری به لژ سیبل وان رفت. دختر تنها بود، در روی صورت زیبایش آثار مظفریت هویدا، تمام وجودش غرق شادی بود. لب‌های نیمه‌بازش به سرتی که تنها خودش به آن وقوف داشت می‌خندید.

When he entered, she looked at him, and an expression of infinite joy came over her. 'How badly I acted to-night, Dorian!' she cried.

همین‌که دوریان گری وارد لژ شد، سیبل وان با بشاشت تمامی به او نگاه کرد. گفت:
— دوریان، من امشب خیلی بد بازی کردم؟

'Horribly!' he answered, gazing at her in amazement, — 'horribly! It was dreadful. Are you ill? You have no idea what it was. You have no idea what I suffered.' The girl smiled. 'Dorian,' she answered, lingering over his name with long-drawn music in her voice, as though it were sweeter than honey to the red petals of her lips, — 'Dorian, you should have understood. But you understand now, don't you?

دوریان گری با تعجب زانداوصفی به او نگاه می‌کرد و گفت:
— خیلی بد! یعنی غیرقابل تحمل بود! ناخوش بودید؟ نمی‌دانید؟ نمی‌توانید تصور کنید چطور بازی کردید. نمی‌دانید بر من چه گذشت.
— دوریان! دوریان! شما باید فهمیده باشید. چرا حالا فهمیدید؟
کلمه دوریان در دهان زیبای دختر ذائقه شیرینی داشت؛ گویی در میان گلبرگ‌های قرمز جاندار، لبانش شهدی از عسل و قند مواج بود.

'Understand what?' he asked, angrily.

'Why I was so bad to-night. Why I shall always be bad. Why I shall ever act well again.'

— دوریان از شدت یأس و غضب به این لطف و جمال توجهی نداشت.
— چه چیز را فهمیدم؟
— که چرا امشب من بد بازی کردم و چرا دیگر بعد از این بازیگر بدی خواهم شد.

He shrugged his shoulders. 'You are ill, I suppose. When you are ill you shouldn't act. You make yourself ridiculous. My friends were bored. I was bored.'

دوریان شانه‌ها را بالا انداخت و گفت:

— من تصور می‌کنم که شما مریض باشید علت دیگر برای اینکه این‌طور بد بازی کنید وجود ندارد — برای اینکه شما خودتان را پاک مضحکه کرده بودید — دوستان من همگی از جا دررفته بودند. من خودم هم حال خودم را نمی‌فهمیدم.

She seemed not to listen to him. She was transfixed with joy. An ecstasy of happiness dominated her. 'Dorian, Dorian,' she cried, 'before I knew you, acting was the one reality of my life. It was only in the theatre that I lived. I thought that it was all true.'

دختر از شدت خوشحالی و عشق اصلاً توجهی به حرف نداشت چشمانش را به دهان محبوبش دوخته بود و محو حرکات آن لبان زیبا شده بود.

— دوریان! دوریان! پیش از اینکه من شما را بشناسم تمام هستی‌ام بازی کردن روی سن بود. تمام فکر و ذکرم روی سن تئاتر بود. روی سن تئاتر هر چیزی برای من مفهوم درستی داشت؛ حقیقی بود.

I was Rosalind one night, and Portia the other. The joy of Beatrice was my joy, and the sorrows of Cordelia were mine also. I believed in everything. The common people who acted with me seemed to me to be godlike. The painted scenes were my world. I knew nothing but shadows, and I thought them real. You came, — oh, my beautiful love! — and you freed my soul from prison. You taught me what reality really is.

یک شب روزالیند بودم، شب دیگر پورتیا و حتی ژل بناتریس را بازی می‌کردم. نشاط و خوشبختی‌اش نشاط من بود قلبم پیش او بود. ناله‌های کوردلیا از سوز آه دلم بود — ایمان من به ژلی که بازی می‌کردم حد و حصری نداشت — این آدم‌های عوام و نفهم که ژل عشاق را با من بازی می‌کردند در نظرم مثل خدایانی بودند در میان این دکورهای ساختگی مثل اینکه در عالم واقعی هستم. با همه چیز انس داشتم همه چیز در نظرم واقعیت داشت. این بود تا شما آمدید. شما که آمدید، شما که سرچشمه عشق و روح و جسم من هستید، همه اینها عوض شد و روحم از آن محبس ساختگی به درآمد. شما حقیقت، یعنی همه چیز را به من القا کردید.

To-night, for the first time in my life, I saw through the hollowness, the sham, the silliness, of the empty pageant in which I had always played. To-night, for the first time, I became conscious that the Romeo was hideous,

and old, and painted, that the moonlight in the orchard was false, that the scenery was vulgar, and that the words I had to speak were unreal, were not my words, not what I wanted to say. You had brought me something higher, something of which all art is but a reflection. You have made me understand what love really is. My love! my love! I am sick of shadows. You are more to me than all art can ever be. What have I to do with the puppets of a play? When I came on to-night, I could not understand how it was that everything had gone from me. Suddenly it dawned on my soul what it all meant.

امشب هرچه در اطرافم نگاه کردم دیدم همه جا خالی است همه چیز ساختگی است، مضحک و بی‌معناست. امشب برای اولین بار دیدم که رومنو چه آدم اکبیر و پیر و بدل‌عابی است. امشب به من محسوس شد که مهتاب در باغ ساختگی است؛ این بساطی که روی پارچه و کاغذ کشیده شده، همه ظاهریست بی‌معنی، حتی کلمات که روی لبم جریان داشت همه دروغ بود. این حرف‌ها مال من نبود، دل من نبود که می‌سوخت. تمام وجودم در شعله دیگری می‌سوخت زیرا شما یک حقیقتی خیلی بالاتر و بزرگ‌تر در من ایجاد کردید. پس یک حقیقتی که صفت در مقابلش یک پرده بیش نیست، شما معنی واقعی عشق را در دلم بیدار کردید و خودم را در عشق خود سوزاندید، ای محبوب من، ای عزیز من! شما مرا به خودم آوردید، احیا کردید. ای شاهزاده من شما به من حیات دادید. شاهزاده عمرم! بعد از این من از هر رنگ و هر سایه بیزارم. کدام هنری به پایه حقیقتی که شما در وجودم به بار آوردید می‌رسد. بعد از این عروسک‌بازی‌ها به چه درد من می‌خورد؟ امشب در روی سن نمی‌توانستم بفهمانم که دیگر هنر در دل من مفهومی ندارد؛ پرید و رفت. من به خودم وعده داده بودم که امشب معرکه کنم، مبهوت سازم اما همین‌که پایم روی سن رسید شما همه چیزم را گرفتید، دیگر در من چیزی نماند.

The knowledge was exquisite to me. I heard them hissing, and I smiled. What should they know of love? Take me away, Dorian: take me away with you, where we can be quite alone. I hate the stage. I might mimic a passion that I do not feel, but I cannot mimic one that burns me like fire. Oh, Dorian, Dorian, you understand now what it all means? Even if I could do it, it would be profanation for me to play at being in love. You have made me see that.' He flung himself down on the sofa, and turned away his face. 'You have killed my love,' he muttered. She looked at him in wonder, and laughed. He made no answer. She came across to him, and stroked his hair with her little fingers. She knelt down and pressed his hands to her lips. He drew them away, and a shudder ran through him.

یقین روحم در شعله نور عشق شما سرمست و خیره شد و فهمیدم که دیگر مجاز و ظاهر و ساختگی در من اثر ندارد. مجذوب شما شدم و از این بیداری چه لذتی بردم. تماشاچی‌ها ناسزا می‌گفتند، سوت می‌کشیدند اما من متبسم بودم. آنها نمی‌توانستند به عشقی مثل عشق ما پی ببرند... دوریان مرا ببرید... به شرط اینکه من باشم و شما، دو نفری تنها با هم باشیم. من از تناثر بیزارم. ممکن است زلی را که به آن اطلاع ندارم بازی کنم اما دیگر به این عشق‌ها که من حالا به جوهر لطیف و پاک آنها پی برده‌ام دیگر عقیده ندارم. دوریان! دوریان عزیزم! حالا دیگر فهمیدید چرا من این عشق ساختگی را برای خاطر تماشاچی‌ها بازی نمی‌کنم؟ آمدیم و من با هزار زحمت، باز یک سر و صورتی به بازی روی سن دادم... خوب! آن وقت به عشق پاک و این شعله سوزان بی‌حرمتی نمی‌شود؟ کسی که شیفته یک چنین عشقی است خوب است زل عشاق را بازی کند؟ شما مرا فراموش کردید؟

دوریان بی‌اختیار خود را روی نیمکت انداخت، روی خود را برگرداند و با سوز دل ناله کشید و گفت:

— شما عشق را در دل من کشتید!

دختر تعجب کرد و چنان حیرت‌زده به محبوبش نظری انداخت. اختیار حرف و تنظیم جمله از دستش خارج شده بود. خندید... دوریان ساکت بود دختر پس از لختی به سوی او آمد. با انگشتان لطیفش موهای نازنین جوان را نوازش می‌داد... سپس زانو به زمین می‌زد، دست‌های دوریان را در دستش گرفت نزدیک لبان گرمش برد و بوسید. دوریان در زیر بار تشنج شدیدی آنها را کشید و از جا برخاسته به طرف در روان شد.

^۱ این قطعه به صورت منثور در مجلد دریای گوهر آمده است. ترجمه «نظمی» از این شعر را می‌توان در مجله دانشکده، ۱۲۹۷، ش ۲، صص ۱۰۶-۱۰۷ ملاحظه کرد.